

رابطه دین و دولت از دیدگاه دکتر علی شریعتی

فریبا شایگان**

چکیده

بررسی رابطه بین نهادهای دین و دولت یکی از محورهای مهم جامعه‌شناسی سیاسی و به عنوان یکی از مباحث امروز جامعه تلقی می‌شود. بررسی نظر جامعه‌شناسان در این مقاله نشان داد که برخی از آنان قایل به تفکیک و تقسیم وظایف بین دین و دولت بوده و عده‌ای دین را حاکم و ناظر بر دولت دانسته و گروهی دیگر بر عکس دولت را اداره‌کننده و حاکم بر دین می‌دانند. مطالعه نظرات دکتر علی شریعتی - جامعه‌شناس معاصر ایرانی - نشان داد که ایشان معتقدند در تشیع علوی دولت در خدمت دین بوده و در تشیع صفوی دین در خدمت دولت است. شریعتی می‌گوید در تشیع علوی امام، حاکم جامعه است و در عصر غیبت، زمام امور باید به دست علمای دینی باشد. همچنین شریعتی دموکراسی متعهدانه را بهترین شیوه حکومت اسلامی می‌داند.

واژه‌های کلیدی: دکتر شریعتی، دین، دولت، تشیع علوی، تشیع صفوی، رهبری جامعه، دمکراسی متعهدانه
واژه‌های فرعی: مارکس، هگل، وبر، پارسونز، دیوسالاری

مقدمه:

در هر جامعه‌ای نهادهای گوناگونی برای اداره امور مختلف وجود دارد که از جمله آنها، نهادهای دین و سیاست هستند که هر کدام وظیفه خاصی داشته و بخشی از امور جامعه را مرتفع می‌سازند. از آنجا که تفکیک مسایل و امور مربوط به انسان و جامعه بطور صددرصد امکان‌پذیر نیست و تداخل وظایف پیش می‌آید، پس به ناچار این نهادها با یکدیگر ارتباط داشته و داد و ستدهایی دارند. اینکه آیا اصولاً این دو نهاد با یکدیگر رابطه دارند یا خیر، و در صورت وجود ارتباط، چه قواعی بر آن حاکم است، موضوع مورد بحث جامعه‌شناسی سیاسی و جامعه‌شناسی دین است. همچنین با توجه به شرایط فعلی کشور ایران و حاکمیت جمهوری اسلامی این موضوع از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. رابطه دین و سیاست در کشورهای غربی سال‌ها و بلکه قرن‌هاست که حل شده و از طریق قوانین نانوشته بین سیاستمداران و اصحاب کلیسا در واقع کار قیصر به قیصر و کار مسیح به مسیح واگذار شده و تفکیک دین و دنیا حداقل در ابعاد نظری مورد پذیرش قرار گرفته است. با پیروزی انقلاب اسلامی ایران و حاکمیت جمهوری اسلامی و رهبری ولایت فقیه مسئله از نو مطرح شد و بحث حل شده رابطه دین و دنیا در غرب، دوباره در جهان زنده شد و دامنه آن در ایران گسترش یافت و توجهات زیادی را به خود جلب کرد. چنانچه حجم وسیعی از نوشته‌ها و مطالب توسط موافقان و مخالفان این رابطه گردآمده و هنوز هم ادامه دارد.

مقاله حاضر تحت تأثیر این جو و احساس وظیفه نسبت به بررسی این موضوع تدوین و دیدگاه‌های دکتر علی شریعتی به عنوان جامعه‌شناس مسلمان و معاصر ایرانی مورد بررسی و تحلیل قرار گرفت.

طرح مسئله

طبق نظر کارکردگرایان، جامعه، سیستم اجتماعی منسجمی است که از اجزاء و نهادهای مختلفی تشکیل شده است. در این دیدگاه نهادهای اجتماعی علاوه بر کارکردهای انحصاری و تأثیرات بی واسطه شان در اجتماع، در دادوستد و تعامل با یکدیگر نیز قرار دارند و تولیدات خود را با نیازهایشان بطور متقابل مبادله می نمایند. اگر چنین جریانی بطور دائم و منظم وجود داشته باشد، سیستم از تعادل و وفاق برخوردار است و هر کدام از نهادها هم می توانند به حیات خود ادامه دهند در غیر اینصورت جامعه دچار آنومی و عدم تعادل می گردد.

دین و دولت که در ذیل مبحث دین و سیاست دنبال می شود، دو نهاد اجتماعی مورد توجه جامعه شناسان است که از بدو شکل گیری اولین اجتماعات بشری، به عنوان دو پدیده اجتماعی با یکدیگر تبادل و تعامل داشته اند ولی در طول زمان فراز و نشیب های زیادی را پشت سر گذاشته و متناسب با نوع حکومت و ویژگی های حاکمان، یا نوع دین و فعالیت و ویژگی های علمای دینی، این رابطه تغییر کرده است. همین تغییر و عدم یک نواختی و ثبات رابطه است که توجه بسیاری از اندیشمندان و روشنفکران از جمله جامعه شناسان را به خود جلب کرده و ادبیات پرباری را بوجود آورده است.

رابطه دین و دولت در جامعه ما، که دینی بودن صبغه و ساختار ویژه ای به آن داده است و انقلابی با نام دین در آن رخ داده، بیش از هر زمان و مکان دیگری مورد توجه قرار گرفته و چگونگی، کمیت و کیفیت این رابطه چندی است که توجه متفکران داخلی را به خود معطوف کرده است. خصوصاً در سالهای اخیر که بحث «جامعه مدنی» در ایران مطرح گردیده، این موضوع رونق بیشتری یافته است. نگارنده نیز در این شرایط اجتماعی علاقه مند به موضوع شده و در صدد است این رابطه (دین و دولت) را از دیدگاه جامعه شناختی مورد مطالعه و بررسی قرار دهد. هدف این تحقیق توصیف رابطه دین و دولت از دیدگاه جامعه شناختی است که بعد از ارایه نظریات برخی جامعه شناسان در این رابطه، به بررسی دیدگاه دکتر علی شریعتی جامعه شناس ایرانی می پردازیم. بنابراین سؤال اساسی در این تحقیق عبارتست از:

رابطه دین و دولت در اندیشه دکتر علی شریعتی چگونه است؟

تاریخچه موضوع:

رابطه دین و دولت در غرب فراز و نشیب‌های زیادی را پشت سر گذاشته است. گاه بنا به توصیه متناسب به حضرت مسیح که «کار قیصر را به قیصر و کار خدا را به خدا بسپار» قایل به تمایز بین دین و دولت بوده‌اند و گاه بنا به نظریه «اسقف‌ها باید امرأ باشند» به امتزاج دین و دولت پرداخته‌اند. (شجاعی زند: ۱۳۷۵، ۵۲ و ۴۸)

دکتر بشیریه در خصوص رابطه دین و دولت در جهان غرب معاصر معتقد است که نقش مذهب در سیاست کشورهای اروپایی نقشی غیر مستقیم و غیر فعال است. او می‌نویسد: «اگر چه روحانیون و کلیسا امروزه نقش فعالی در سیاست و حکومت کشورهای اروپایی ندارند ولی هنوز هم مذهب بر زندگی سیاسی این کشورها مؤثر است. تعلقات مذهبی افراد بر نگرش‌ها و گرایش‌های سیاسی و رفتارهای انتخاباتی آنها تأثیر می‌گذارد و تکوین احزاب سیاسی بیشتر بر مبنای تعارضات و شکاف‌های مذهبی است.

در کشورهای کاتولیک، مذهب نقش سیاسی بارزتری دارد زیرا کلیسای کاتولیک داعیه اجتماعی و سیاسی بیشتری داشته و دارای سلسله مراتب سازمان یافته‌تری است.

در برخی کشورها مثل اسپانیا و پرتغال، کلیسا جزئی از طبقه مسلط به شمار می‌رود و در کشور ایرلند کلیسای کاتولیک هنوز هم موقعیت ممتاز و نیرومندی دارد. در کشوری مثل فرانسه به دلیل قانون تفکیک دین از دولت مورخ سال ۱۹۰۵، کلیسا از نظر اجتماعی و سیاسی گرایش‌های محافظه کارانه شدیدی پیدا کرده است و به طور غیر مستقیم از طریق احزاب در سیاست دخالت می‌کند.

در ایتالیا نقش کلیسا و مذهب در سیاست بارزتر است. واتیکان و روحانیت کاتولیک، آشکارا در زندگی سیاسی دخالت می‌کنند.

در کشورهای بلژیک، آلمان، هلند و سوئیس، کلیسا به طور مستقیم یا از طریق احزاب در حکومت دخالت می‌کند. ولی در انگلستان و کشورهای اسکاندیناوی هیچ رابطه معنی داری میان گرایش‌های سیاسی و مذهبی دیده نمی‌شود.» (بشیریه، ۱۳۷۸، ۸ - ۲۳۵)

در ایران رابطه دین و اولیاء دین با دولت و حکام، قدمتی بس دیرینه دارد و مختص به ورود

اسلام به ایران نیست. در بیشتر دوران‌ها، روحانیون در کنار پادشاهان و در دربار بوده‌اند. بعد از ورود اسلام نیز رابطه حکام و علمای دینی همچنان با نوساناتی ادامه می‌یابد. دکتر بشیریه می‌نویسد: «در عصر صفویه امام جماعت و قضات، روحانی بودند و از طرف پادشاه انتخاب می‌شدند و حکام برای کسب مشروعیت سیاسی به روحانیون نیاز داشتند.

از دوران ناصرالدین شاه و پس از آن روابط میان دربار و علما رو به سردی گذاشت که گسترش رابطه با غرب یکی از دلایل عمده این تحول بود.

از اواخر قرن ۱۹ به بعد در واکنش به نفوذ غرب، علما و روحانیون به شدت فعال و سیاسی شدند. بعد از انقلاب مشروطه حضور علما در دستگاه حکومت جنبه رسمی یافت و طبق قانون اساسی مقرر شد هیأت پنج نفره‌ای از علما، مسئولیت تطبیق قوانین مجلس با موازین شرع را عهده دار شوند که البته این کار عملاً انجام نشد.

در دوران رضاشاه در نتیجه نوسازی به سبک غربی، بر موقعیت اجتماعی و نفوذ سیاسی روحانیون آسیب‌های شدیدی وارد شد و کوشش‌هایی در جهت مخالفت با روحانیون صورت گرفت.

نقض قانون اساسی و تشدید روند نوسازی به شیوه غربی بوسیله دربار از سال ۱۳۴۲ به بعد واکنش‌های منفی در بین بخش‌هایی از روحانیت برانگیخت و در نتیجه میان دولت و مذهب شکافی پیدا شد که یکی از زمینه‌های عمده انقلاب اسلامی را تشکیل داد.

بعد از انقلاب اسلامی بخشی از علما و روحانیون به سازماندهی گسترده‌تری پرداخته و حکومت را به دست گرفتند. با طرح اندیشه ولایت فقیه و تصویب آن به عنوان یکی از اصول قانون اساسی جدید، سازمان دولت خصلتی مشخصاً مذهبی پیدا کرد. در این شرایط رهبر باید فقیه باشد و بر هر سه قوه ولایت داشته باشد. ریاست قوه قضائیه در دست مجتهد عادل است. رئیس دیوانعالی کشور مجتهد است، شورای نگهبان دارای ۶ عضو مجتهد است که بر قوانین مجلس، انتخابات رئیس جمهور و نمایندگان مجلس نظارت می‌کند. اعضای مجلس خبرگان که مسئولیت تعیین افراد واجد صلاحیت برای ولایت و رهبری را دارند می‌باید با مبانی فقه و اجتهاد در علوم دینی آشنایی کامل داشته باشند. جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، جامعه

روحانیون و روحانیت مبارز هم از گروه‌های ذینفوذ عمده هستند» (بشیریه: ۱۳۷۸، ۶ - ۲۴۱) بهر حال در وضعیت فعلی ایران مذهب و حکومت کاملاً با یکدیگر امتزاج دارند و نوع رابطه این دو امروزه به مباحث جنجالی تبدیل شده و دیدگاه‌های متعددی را برانگیخته است.

پیشینه تحقیق:

برای مطالعه پیشینه تحقیق ابتدا به شبکه اینترنت رجوع شد و چند مقاله که به نظر می‌رسید بیشترین رابطه را با موضوع تحقیق داشته باشند انتخاب گردید که بطور مختصر معرفی می‌شوند:

۱- مقاله‌ای تحت عنوان (Threats To Separation of Religion and Government)

از مؤسسه جفرسون به چگونگی ترویج مراسم عبادی و مذهبی در مدارس امریکا پرداخته و می‌نویسد راهبه‌ها در سپتامبر ۱۹۹۸ در طول ساعات درس مراسم سرود مقدس، رقص مقدس و تصویر دالایی لاما را در چندین دبیرستان امریکا به نمایش گذاشتند. در این مقاله همچنین آمده است: در برخی مدارس کالیفرنیا آموزش مراسم دینی بصورت مخفی صورت می‌گیرد. با وجودی که در امریکا تلاش زیادی برای جدایی دین از دولت صورت می‌گیرد، ولی کاملاً موفق نیست.

۲- مقاله Americans united for separation of church and state به ده فرمان

حضرت موسی اشاره می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه قانون امریکا بر مبنای این ده فرمان مذهبی شکل گرفته است. نویسنده این مقاله استدلال می‌کند که اهداف حکومت امریکا سکولار نیست.

۳- مؤسسه مطالعات کلیسا و دولت دکتر داونسن در امریکا تحت عنوان The

J.M.Dawson Institute of Church-State Studies در زمینه رابطه دین و دولت فعالیت می‌کند و اخیراً به معرفی یک رشته تحصیلی دانشگاهی تحت عنوان Religion and Politics Minor پرداخته و توجه خاصی بر تاریخ و توسعه جداسازی کلیسا و دولت در امریکا داشته است.

از مقاله‌های فوق (که نمونه بسیار کوچکی از مقاله‌های مرتبط با رابطه دین و دولت است) چنین استنباط می‌شود که با وجود تلاشی که در غرب خصوصاً کشور آمریکا برای جدایی دین از دولت صورت می‌گیرد ولی عملاً این امر امکان‌پذیر نشده است. هنوز هم در مدارس، اعمال مذهبی اجرا می‌شود. هنوز هم گرایش‌های مذهبی در انتخاب رئیس جمهوری دخالت دارد و هنوز هم اثر دین بر قانونگذاری آمریکا مشهود بوده و دین بر تصمیم‌گیری‌های سیاسی در غرب تأثیرگذار است. مؤسسه تحقیق دکتر داوسن در آمریکا هم نشان‌گر پذیرش این رابطه و جهت دهی به آن و علمی شدن رابطه دین و دولت است.

علاوه بر تحقیقات خارجی چندین تحقیق داخلی نیز در چارچوب موضوع مورد نظر صورت گرفته است. از جمله: «مشروعیت دینی دولت و اقتدار سیاسی دین» تحقیقی از آقای شجاعی زند است که در آن به بررسی جامعه‌شناسی تعامل دین و دولت در ایران پرداخته و آن را محدود به مشروعیت و اقتدار از دوران ورود اسلام تا انقلاب مشروطه نموده است. ایشان با ارایه طبقه بندی پنج‌گانه از رابطه دین و دولت به این نتیجه رسیده که شاخص‌ترین مصداق رابطه دین و سیاست قیصر پاپیسم (وحدت کامل دین و دولت)، عصر صفوی در دوره حکومت شاه اسماعیل و شاه عباس اول بوده است. همچنین از نمونه اراستینانیسم (حاکمیت سیاست بر دین) در دوره افشاری (عصر نادری) دوره اول مغولی و عصر ایلخانی اول می‌توان نام برد. نمونه تقابل (که عمدتاً دولت‌ها از طریق دین سازی و به خدمت گرفتن دسته‌ای از علما و روحانیون، در واقع مذهب علیه مذهب را بوجود می‌آوردند) در دولت قاجار از عصر محمدشاه آغاز و در عصر پهلوی به اوج خود رسید. نمونه روحانیت سالاری عموماً در فرهنگ غربی - مسیحی دیده می‌شود و با تسامح می‌توان دوره شاه سلطان حسین صفوی و فتحعلیشاه قاجار را از این نوع دانست. برای دین سالاری (حکام سیاسی مراجع دینی باشند) در ایران تا انقلاب مشروطه مصداق و شواهد مقتضی نمی‌توان یافت اگرچه خلفای عباسی بعضاً چنین داعیه‌هایی را ابراز کرده‌اند. (شجاعی زند، ۱۳۷۵)

علاوه بر آن تحقیقات دیگری در مناسبات دین و دولت در اسلام، نقش علما در سیاست و تحول دولت و سیاست در صدر اسلام در مقاطع دکتر و کارشناسی ارشد در دانشگاه تربیت

مدرس انجام شده است.

مبانی نظری تحقیق

هدف این بخش ارایه نظریات برخی از اندیشمندان و جامعه شناسانی است که در خصوص رابطه دین و دولت یا به طور کلی تر دین و سیاست، به طور مستقیم یا غیر مستقیم اظهار نظر کرده‌اند.

به نظر هگل، اتخاذ نوع مشخصی از مذهب تعیین کننده شکل اجتماعی - سیاسی ای است که محقق می‌گردد. ملت‌ها بر حسب تصویری که از خداوند دارند دولت خود را سازمان می‌دهند. «دولت اراده الهی است یعنی روح حاضر در روی زمین است که خود را معلوم می‌کند.» (وینسنت: ۱۳۷۶، ۱۸۵)

هگل سه نوع دولت بیرونی، سیاسی و اخلاقی را مطرح می‌کند که نظریه دولت اخلاقی را باید از دیدگاه متافیزیکی او نگریست. به نظر هگل، دولت «حرکت خداوند در جهان» است. دولت‌های ملی که متضمن قواعد اخلاقی و مفهوم آزادی مربوط به خود هستند، از مشروعیتی الهی برخوردارند. (وینسنت: ۱۳۷۶، ۲۱۵)

می‌توان گفت که هگل مشروعیت دولت اخلاقی را از دین می‌داند و دین را بر سیاست حاکم می‌داند.

مارکس، مذهب را افیونی می‌داند که طبقه حاکم برای مصرف طبقات تحت سلطه تولید می‌کند تا آنها را مطیع و سر به راه نگه دارد. بنابراین مذهب ابزار سلطه طبقاتی است. (بشیریه ۱۳۷۸، ۷ و ۲۲۶)

او معتقد است اکثر مردم نظام سیاسی را می‌پذیرند چون به نظرشان آن نظام در باورهای دینی و اخلاقی ریشه دارد که به طور گسترده مورد پذیرش ایشان است. (زیتلین، ۱۳۷۳، ۱۰-۱۱)

به نظر مارکس دین در خدمت سیاست است و دولت از دین برای مشروعیت بخشیدن به خود و استعمار طبقه محکوم استفاده می‌کند. از طرفی معتقد است اکثر مردم نظام سیاسی را

قبول دارند که معتقدند در باورهای دینی و مذهبی آنها ریشه دارد. یعنی مردم دولت را بخاطر رعایت اصول مذهبی می‌پذیرند، لذا برداشت مردم سلطه مذهب بر دولت و سیاست است. ماکس وبر سه نوع مثالی سلطه یا سیاست سنتی، بوروکراتیک و کاریزمایی را بر می‌شمارد. بنابراین وبر با توجه به آن سه نوع رابطه بین دین و سیاست را مطرح می‌کند. در نوع اول یعنی سلطه سنتی، مذهب نقش کنترل و نظارت بر سیاست را دارد. حاکمان سیاسی صرفاً افراد مذهبی نیستند بلکه تحت کنترل، هدایت و نظارت مذهب هستند.

در سلطه بوروکراتیک حیظه و وظایف دین و سیاست مشخص است و براساس تقسیم کار انجام شده بین آن دو هر کدام کار خود را انجام می‌دهند و در کار یکدیگر دخالت نمی‌کنند. در نوع سوم یعنی سلطه کاریزمایی، رهبر سیاسی همان رهبر دینی است و دین، سیاست را هدایت می‌کند و جنبش دینی هم توسط کاریزما صورت می‌گیرد.

و بر نتیجه می‌گیرد که مذهب و سیاست با یکدیگر متناظرند و قابل جمع نیستند. وی معتقد به جدایی و تفکیک هر کدام از آنهاست و معتقد است چون سیاست مبتنی بر مصالح زودگذر بوده ولی مذهب مبتنی بر اصول ثابت است یا حداقل برخی از اصول مذهب به عنوان قانون از پیش داده شده، ثابت و معین است، ترکیب مذهب با سیاست موجب قربانی شدن یکی از این دو می‌شود. به این ترتیب اگر بخواهیم مصالح روز را حفظ کنیم، اصول مذهب خدشه دار می‌شود و باعث تجدیدنظر در آن می‌گردد و اگر بخواهیم اصول مذهب را حفظ کنیم، کار سیاست که پاسخ‌گویی به مصالح روز است مخدوش می‌گردد.

همچنین می‌گوید ممکن است ماموران حکومتی (سیاستمداران) دین را به عنوان ابزار سودمندی در خدمت اهداف خود بگیرند. او می‌نویسد: «ماموران حکومتی و دیوان سالاران عموماً چندان گرایشی به دین ندارند. آنها بیشتر به نگهداشت نظم، انضباط و امنیت توجه دارند و دین را وسیله سودمندی برای دستیابی به این هدف‌ها می‌انگارند.» (همیلتون، ۱۳۷۷: ۲۴۵)

و بر انواع حکومت بر مبنای مشروعیت دینی دولت را به شرح زیر دسته بندی می‌کند:
۱- حکومت الهی: که مستلزم وحدت کامل دین و دولت است بر تاکید با آزادی عمل دین.

- ۲- روحانی‌سالاری: مستلزم جدایی دین و دولت است با درجه بالایی از خودمختاری دین.
 - ۳- قیصر - پاپیسم: متضمن وحدت دین و دولت است با آزادی عمل محدود دین.
 - ۴- اراستیانیسم: مستلزم جدایی دین و دولت با میزان نسبتاً کمی از خودمختاری دین.
- (Roberson: 1987. pp153-160)

از نظریات پارسونز می‌توانیم رابطه دین و دولت را چنین استنباط کنیم که دین بخشی از فرهنگ محسوب می‌شود (البته بخش اصلی و مرکزی آن) و دولت در نظام سیاسی جای دارد. براساس اصل سبیرتیک پارسونز، فرهنگ (شامل دین) بر سایر نظام‌ها از جمله نظام سیاسی (شامل دولت) نظارت و کنترل می‌کند. بر این اساس دین و دولت ضمن انجام وظایف و کارکردهای تخصصی خود با یکدیگر به مبادله اطلاعات و انرژی می‌پردازند. دین به دولت اطلاعات و برنامه می‌دهد و دولت به دین انرژی و امکانات لازم برای فعالیت می‌دهد، و دین چون منبع اطلاعات است حق نظارت و کنترل و فرماندهی بر دولت را دارد.

از جمع بندی دیدگاه‌های فوق چهار نوع رابطه بین دین و دولت به دست می‌آید:

- ۱- سلطه دین بر دولت: نظر هگل در دولت اخلاقی (که به نظر او دولت کامل است) که دولت مشروعیت خود را از دین می‌گیرد.
- ۲- سلطه دولت بر دین: نظر مارکس که دین را در خدمت طبقه حاکم و بلکه ساخته شده توسط آنان برای استثمار طبقه محکوم می‌داند.
- ۳- تفکیک کامل بین دین و دولت: نظر وبر که معتقد است ترکیب این دو به ناچار موجب قربانی شدن یکی از آنها می‌گردد لذا باید کاملاً از یکدیگر تفکیک شوند.
- ۴- تقسیم کار بین دین و دولت با کنترل و نظارت دین بر دولت: نظر پارسونز که معتقد است هر نهاد ضمن استقلال عمل و انجام وظیفه خود با دیگر نهادها ارتباط دارد و در این ارتباط، فرهنگ که شامل دین هم می‌شود کنترل‌کننده و ناظر بر سایر نهادها از جمله سیاست می‌باشد. حال با توجه به تحقیقات پیشین و تئوری‌های مرتبط با موضوع، به بررسی اندیشه‌های شریعتی می‌پردازیم تا مشخص شود دیدگاه‌های او با کدامیک از نظرات یادشده شباهت داشته و با کدام جامعه شناس هماهنگی بیشتری دارد؟

روش تحقیق: برای این کار، از آنجا که با متون نوشتاری سر و کار داریم از روش تحلیل محتوای کیفی بهره می‌گیریم. در این روش ابتدا نظریات نویسنده بطور مفصل بیان می‌شود و سپس مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد. لذا پرسشنامه‌ای شبیه تحلیل محتوایی کمی وجود ندارد فقط به متون مورد نظر مراجعه کرده و نظریات نویسنده که بطور مستقیم یا غیر مستقیم مرتبط با موضوع است استخراج گردیده و تحلیل می‌شود. بنابراین از بین آثار نوشتاری دکتر شریعتی کتبی که با موضوع تحقیق مرتبط بود و در آن به طور مستقیم یا غیر مستقیم به رابطه دین و دولت اشاره شده بود به شرح ذیل انتخاب شد و مورد تحلیل قرار گرفت:

۱- مجموعه آثار ۲۶ تحت عنوان علی (ع)

۲- مجموعه آثار ۳۱ تحت عنوان ویژگی‌های قرون جدید

۳- مجموعه آثار ۹ تحت عنوان تشیع علوی و تشیع صفوی

۴- مجموعه آثار ۷ تحت عنوان شیعه

۵- مجموعه آثار ۲۲ تحت عنوان مذهب علیه مذهب

۶- کتاب فلسفه و جامعه‌شناسی سیاسی

در این تحقیق شاخص‌های اندازه‌گیری دین بنا به موضوع عبارتند از: نظریات نویسنده در رابطه با اجرای احکام دینی در جامعه، جایگاه علما و روحانیون در دولت و اداره امور کشور، مشروعیت دینی حاکم، انجام مراسم دینی توسط حکومت، تأسیس و یا آبادکردن بناهای مذهبی توسط حکام و نحوه کسب اقتدار سیاسی توسط روحانیون.

شاخص‌های اندازه‌گیری دولت بنا به موضوع عبارتند از: نظریات مرتبط با ویژگی‌های حکام، نحوه اداره امور جامعه، نوع حکومت، رابطه حکام با روحانیون، رابطه حکام با دین، نحوه تدوین قوانین، معیارهای انتخاب مدیران حکومتی.

برای تأمین روایی و پایایی تحقیق چندین نکته رعایت شده است:

- ۱) تمام متن‌های نوشتاری مورد تحلیل، مستند و با ذکر کامل منبع ارایه می‌گردد که هر محقق دیگری بتواند به آن دسترسی داشته و در صورت لزوم ارزیابی نماید.
- ۲) چارچوب تئوریک تحقیق محکم و مستند است و می‌توان با استناد به تئوری‌های

مطرح شده از نتایج تحقیق دفاع کرد.

(۳) شاخص‌های اندازه‌گیری مفاهیم مشخص شده یعنی ابزار کار کاملاً مشخص است.
 (۴) از آنجایی که تحقیق به روش تحلیل محتوا انجام شده است می‌توان به متن‌ها مراجعه کرد و داده‌ها را مجدداً ارزیابی نمود. ضمن اینکه عکس العمل پاسخگو را هم بر نمی‌انگیزد.
 (۵) به طور کلی با استناد به چارچوب تئوریک تحقیق و تعریف مفاهیم ادعا می‌شود که اگر محقق دیگری با همین ابزار به سراغ داده‌ها برود همین نتایج را به دست خواهد آورد. اگر چه معتقدیم به دلیل کیفی بودن تحقیق، اعتقادات، باورها و دانسته‌های قبلی پژوهشگر می‌تواند در نتایج تحقیق دخیل باشد ولی انتظار می‌رود که محقق با رعایت تعهد علمی از این کار جلوگیری نماید.

یافته‌های تحقیق: نظریات دکتر علی شریعتی در مورد رابطه دین و دولت

دکتر شریعتی در کتب متعدد خود به طور مستقیم و غیر مستقیم به رابطه دین و دولت پرداخته است که در این مقاله ابتدا فرآیند تاریخی آن بررسی می‌شود. سپس به رابطه دین و دولت در اسلام و ایران از دیدگاه ایشان می‌پردازیم.
 شریعتی در کتاب «ویژگی‌های قرون جدید» به بررسی خصوصیات قرون قدیم، وسطی و جدید از جمله رابطه دین و دولت در این دوران‌ها پرداخته که به طور خلاصه این نظریات را بررسی می‌کنیم:

الف - قرون قدیم:

شریعتی از جمله ویژگی‌های قرون قدیم (پیش از قرون وسطی یعنی عهد یونان و روم باستان) را داشتن:

۱- روح لائیک یعنی نامذهبی می‌داند. «لائیک بودن عبارتست از سازمانی که اصولاً چگونگی آن مبتنی بر اصول عقلی یا منطقی ای قرار داده شده که هیچ‌گونه رابطه‌ای با مذهب ندارد در تاسیسات لائیک از مذهب بحثی به میان نمی‌آید حتی در دبستان‌های لائیک درس

مذهبی خارج از دبستان تدریس می‌شود تا به لائیک بودن مدرسه لطمه‌ای وارد نیاید. شاخصه فرهنگ و تمدن در این دوران لائیک بودن آن در تمام امور اجتماعی (فلسفه، علم، هنر، سیاست و...) است.» (م. آ ۳۱: ۱۲۹)

۲- آزادی فکر که معلول لائیسیزه بوده و عامل بزرگ ترقی و درخشش فرهنگ و نبوغ یونان قدیم است. (م. آ ۳۱/۱۳۰)

۳- بشر پرستی (Humanisme): زندگی انسان برای انسان است و به بود و نبود خدا کاری ندارد. در عین حال مذهبی هم نیست... در جامعه مذهبی بشر پرستی نیست و می‌گویند بشر برای خداوند است. یونان و روم قدیم یک طرز فکر صد در صد بشرپرستی دارد. این طرز فکر تمام نیروی انسان‌ها را برای بهتر زیستن در روی زمین و ترقی و تکامل او بسیج می‌کند یکی از علل بزرگ ترقی یونان طرز فکر بشر پرستی یونان در تمام امور اجتماعی است. (م. آ ۳۱/۱۳۰) در عین حال ویژگی‌های دیگری نیز وجود دارد که از آن‌ها می‌گذریم.

ب - قرون وسطی:

۱- این دوران کاملاً مذهبی است، هنر و فکر به شدت مقید به قید دین است و جامعه تنها براساس مذهب کاتولیک اداره می‌شود. روحانیت بصورت یک سازمان حزبی و حتی نظامی و ارتشی بوجود می‌آید. در این دوران روحانیت براساس یک تشکیلات جنگی پیچیده، هم زندگی معنوی و مادی و هم زندگی فردی و جمعی را دربر می‌گیرد. همه مردم در این عصر باید بصورت یک عضو رسمی و وابسته به کلیسا باشند. حکومت، فردی است یعنی سرنوشت سیاسی همه افراد مملکت و بلکه قلمرو امپراطوری مسیحیت در غرب تحت اراده پاپ است و غیر از او کس دیگری قدرت ندارد. (م آ ۳۱/۱۳۹ - ۱۳۶)

۲- حکومت پاپ مکان معین و مشخصی بنام کشور مستقل نمی‌شناسد و می‌گوید: زمین مال خداوند است و هر کس تابع خداست امت پاپ بوده و هر کس امت پاپ نباشد کافر است. بنابراین بینش پاپ پیشی جهانی است و حکومتی براساس مذهب نه بر اساس بشریت و با ناسیونالیسم و آزادی حکومت‌ها مخالف است. (م آ ۳۱/۱۴۱)

۳- از دیگر ویژگی‌های این قرون، آمیزش مذهب و فلسفه است. فلسفه قرون وسطی عبارتست از فلسفه مدرسه (اسکولاستیک) فقط علمی در این گونه مدارس خوانده می‌شود که به درد کلیسا بخورد و برای پیشرفت کلیسا به کار رود. (م. آ ۱۴۰/۳۱)

۴- به نظر شریعتی در این دوران وحدت سیاسی حاکم است یعنی «حکومت‌های ملی را حکومت پاپیسم از بین می‌برد و با آن مخالف است. به این معنی که واحدهای سیاسی جدا از هم نباید وجود داشته باشد و به جای آنها باید یک مرکزیت جهانی موجود باشد و همه واحدها بصورت عام درآیند. (م. آ ۱۴۲/۳۱)

ج - قرون جدید:

سومین دورانی که شریعتی به تشریح آن می‌پردازد، قرون جدید است که به نظر ایشان بعد از قرون وسطی آغاز شده و هنوز ادامه دارد. از خصوصیات این دوران، افزایش تعداد تحصیل کردگان، تأثیر روح زمان در طبقه توده به دلیل پیشرفت تکنیک و اصالت پیدا کردن و دارای شخصیت شدن توده، نوپذیری و ناگرایی شدید و میل به بدعت در برابر سنت‌گرایی و رکود. شریعتی بدعت را وارد کردن آنچه را که در دین یا از دین نیست، می‌داند. (م. آ ۱۶۳/۳۱) وی معتقد است در این قرون بدعت‌گزاری و نوآوری در تمام امور رایج می‌شود.

همچنین از دیگر ویژگی‌های این عصر، تزلزل مبانی اعتقادی، جهان بینی، اصول، سنت‌ها، عادات اجتماعی و سنتی و مبانی ایمان مذهبی و اخلاق یا تزلزل ایمان می‌داند. (م. آ ۱۶۳-۴/۳۱)

بررسی و تحلیل:

از تقسیم بندی دوران‌ها و ذکر ویژگی‌های آن چنین برداشت می‌شود که شریعتی مبانی تقسیم بندی خود را رابطه دستگاه حاکم و کلا جامعه با دین در نظر گرفته است. ویژگی دوران قدیم را لائیک بودن آن می‌شمارد و همین ویژگی و بشرپرستی را یکی از علل بزرگ ترقی یونان در تمام امور اجتماعی می‌داند و نیز بوجود آمدن مهمترین مکتب هنری جهان در این عصر را

نیز مرهون همین ویژگی بشر پرستی و لائیک بودن به حساب می‌آورد. (م. آ. ۱۳۰/۳۱) دکتر شریعتی آن دوران را عصر طلایی می‌نامد و در عوض قرون وسطی را که بر مبنای مذهب بنا شده و حکومت مذهبی حاکم است را دوران استبداد و رکود می‌داند (م. آ. ۱۳۶/۳۱) او دوران جدید را که دوران تزلزل ایمان مذهبی و اخلاقی است دوره پیشرفت تکنیک و ترقی و رشد می‌داند. (م. آ. ۱۶۴/۳۱)

استدلال شریعتی در این خصوص مثل تمام جامعه شناسان غربی بر اساس مسیحیت تحریف شده است که موجب رکود و عدم پیشرفت و عقب ماندگی می‌شد. به همین دلیل واکنش جهان غرب برای مبارزه با آن از طریق، نهضت اصلاح دینی یا پروتستانتسیم بود که برخی از کشیش‌ها و رجال دینی پیشنهاد کردند که باید مذهب در امر حکومت و سیاست دخالت نکند و تنها وظیفه‌اش برقراری روابط بین خدا و فرد باشد. بدین ترتیب مبارزه با روحانیت رسمی آغاز شد. فکر تفکیک دین از دنیا و تقسیم کار میان مسیح و قیصر ریشه در کلام کلیسایی قدما داشت و بعد شاخ و برگ آن گسترش یافت و کسانی مانند مارتین لوتر، کالون و دیگران آنرا به طور جدی پی‌گیری کردند.

البته دین اسلام به طور کلی با مسیحیت متفاوت است و نمی‌توان این قانون را شامل دین اسلام هم دانست و شریعتی نیز خود به این امر معترف است. ایشان معتقد است که مسیحیت اصلاً به سیاست نمی‌پردازد و می‌گوید: «حضرت مسیح در تمام دوره زندگیش در سیاست دخالتی نکرده و کتاب انجیل نیز درباره سیاست و مالیات و غیره بحثی نکرده است. ولی پس از هفت قرن که مسیحیت بر همه اروپا تسلط پیدا می‌کند پاپ می‌خواهد که حکومت سیاسی را نیز در دست بگیرد. (م. آ. ۱۳۸/۳۱) - که اینهم چهره تحریف شده مسیحیت است، زیرا نمی‌توان پذیرفت که دین، مجموعه‌ای از احکام و اصول را مطرح کند ولی اجرای آنرا در جامعه توصیه نکند - شریعتی اسلام را دارای چهره سیاسی بسیار زیبایی می‌داند و می‌نویسد: «برعکس، اسلام دین سیاسی است. اصولاً بینش اسلامی در عین اینکه یک بینش مذهبی است، دنیا گراست، اجتماع‌گراست و سیاست پیشه است» (م. آ. ۱۴۰/۳۱) «در جامعه اسلامی که تمرکز و استبداد فکری و مذهبی نیست، تمرکز و مرکزیت سیاسی وجود دارد» (م. آ. ۱۰۷/۳۱) ایشان

نمی‌پذیرد که اسلام بین دین و سیاست تفکیک قائل شده باشد و کسانی که این تفکیک را قائلند دارای فکر مسیحی می‌داند و می‌گوید: «اینگونه تفکیک‌ها و حرفه‌ای شدن عقاید و تقسیم بندی امور و رواج توصیه مسیح رومی که کار قیصر را به قیصر واگذار و کار خدا را به خدا، مربوط به قدرت‌هایی است که از سلب مسئولیت اجتماعی مردم و پرهیز از دخالت در سیاست و اندیشیدن متعهدانه به سرنوشت جامعه سود می‌برده‌اند.» (م. آ. ۲۶، ۶۰ و ۵۸۹)

رابطه دین و دولت

در این بحث نیز ابتدا به بررسی نظر شریعتی در مورد حکومت دینی و رژیم سیاسی در دین مسیح می‌پردازیم که بیانگر شرایط دوران قرون وسطی در غرب است و آنرا محکوم می‌نماید. سپس رابطه دین و دولت در اسلام از نظر ایشان مطرح و بررسی می‌شود.

دکتر شریعتی در کتاب فلسفه و جامعه‌شناسی به معرفی دو نوع حکومت دینی (مذهبی و استبداد دینی) می‌پردازد که در قرون وسطی و توسط کشیشان اعمال می‌شد. شریعتی هر دو را نقد می‌کند زیرا معتقد است عاقبت هر دو به استبداد کشیده شده‌اند.

«حکومت مذهبی رژیمی است که در آن به جای رجال سیاسی، رجال مذهبی (روحانی) مقامات سیاسی و دولتی را اشغال می‌کنند و به عبارت دیگر حکومت مذهبی یعنی حکومت روحانیون بر ملت. آثار طبیعی چنین حکومتی یک استبداد است زیرا روحانی خود را جانشین خدا و مجری اوامر او در زمین می‌داند و در چنین صورتی مردم حق اظهار نظر و انتقاد و مخالفت با او را ندارند. یک زعیم روحانی، خود را به خودی خود زعیم می‌داند. به اعتبار این که روحانی است و عالم دین، نه به اعتبار رای و نظر و تصویب جمهور مردم. بنابراین یک حاکم غیر مسئول است و این در استبداد و دیکتاتوری فردی است و چون خود را سایه و نماینده خدا می‌داند، بر جان و مال و ناموس همه مسلط است و در هیچ گونه ستم و تجاوزی تردید به خود راه نمی‌دهد بلکه رضای خدا را در آن می‌پندارد. گذشته از آن برای مخالف، برای پیروان مذاهب دیگر، حتی حق حیات نیز قایل نیست. آنها را مغضوب خدا، گمراه، نجس و دشمن راه دین و حق می‌شمارد و هرگونه ظلمی را نسبت به آنان عدل خدایی تلقی می‌کند. خلاصه حکومت

مذهبی همان است که در قرون وسطی کشیشان داشتند و ویکتورهوگو آن را به دقت ترسیم کرده است.» (فلسفه و ج.ش/ ۱۷۱ و ۱۷۰)

شریعتی علاوه بر حکومت مذهبی به نوع دیگری از حکومت دینی (حکومت استبداد دینی) می‌پردازد و آن را عامل تفکیک دین از سیاست توسط روشنفکران می‌داند. به ویژگی‌های این نوع حکومت نیز توجه می‌کنیم. «استبداد روحانی (در اروپا) سنگین‌ترین و زیان‌آورترین انواع استبدادها در تاریخ بشر است... پاپ و دیگر پاسداران روح القدس و داعیان صلح و محبت و عشق عام، سازمان سیاسی و رژیم امپراطوری روم قدیم را بنا کرده‌اند. در برابر چنین رژیم مذهبی، طبیعتاً روشنفکران آزاداندیش برای نجات علم و مردم، تفکیک دین از سیاست را مطرح می‌کنند. تفکیک دین از سیاست، روشنفکران، آزادیخواهان... و حتی توده‌های مردم را از تسلط سیاسی و اجتماعی دستگاه خشن و متعصب کلیسا... یکباره رها می‌کرد. اقلیت‌های مذهبی که از حق حیات خود نیز در قلمرو حکومت کاتولیک محروم بودند را نجات می‌داد. مذهب کاتولیک دنیا را پلید، غرایز را ضد خدا و زندگی مادی را حقیر و زیبایی‌ها و نعمت‌های این جهان را زشت و فاسد می‌شمرد. کوشش اصلی آن، قربانی کردن زندگی در راه مرگ بود و تحمیل زهدگرایی و انزواطلبی و روحانیت انحرافی صوفیانه... بود. رژیم سیاسی پاپ کپی کامل رژیم امپراطوری روم قدیم است. پاپ همان سزار است، تاج‌گذاری می‌کند، خرقه سلطنت جهانی بر تن می‌کند، بر تخت سلطنت رومی می‌نشیند و همچون قیصر که از جانب سنای روم انتخاب می‌شد، وی نیز از جانب کاردینال‌ها انتخاب می‌شود... ارتش دارد، دادگاه و دربار و سازمان وسیع اداری در جهان، حتی از هنگامی که ناچار شد حکومت‌های ملی سیاسی را در اروپا تحمل کند، باز این رسم را برقرار کرد که سلاطین به روم بیایند و تاج را شخص پاپ بر سرشان بگذارد. این رژیم که عملاً و نظراً همان رژیم امپریالیستی و استبدادی قیصر بود، به نام مسیح و با اعتقاد به این که نیروی حکومت از بالا به پائین اعمال می‌شود جهت سیاسی و اجتماعی نهضت روشنفکران و آزادی خواهان اروپا را تعیین کرد.» (فلسفه و ج.ش/ ۱۷۲-۳)

بعد از اینکه شریعتی به نقد این دو نوع حکومت می‌پردازد و آنها را منشاء استبداد و بدبینی

نسبت به دین و سرانجام عامل تفکیک بین دین و سیاست توسط روشنفکران می‌داند، وضعیت را در دین اسلام متفاوت می‌داند و حکومت اسلامی را به نحو دیگری نشان می‌دهد. ایشان در مقابل حکومت مذهبی در غرب که منجر به استبداد می‌شود، می‌نویسد: «اما در اسلام چنین بحثی اصلاً مطرح نیست زیرا اعمال حکومت مذهبی در جامعه اسلامی وجود ندارد. سازمانی به نام روحانیت نیست و کسی روحانی حرفه‌ای نمی‌شود. در اسلام میان مردم و خدا واسطه نیست... اصول اعتقادی مذهب تقلید بردار نیست و تبلیغ مذهبی و اصول اخلاقی یک وظیفه عینی و عمومی است و افراد خاصی رسماً مأمور این کار نیستند.» (فلسفه ج. ش / ۷۱ و ۱۷۰)

اگر بخواهیم نظر شریعتی را در خصوص رابطه دین و دولت در اسلام بدانیم، ابتدا باید به نظر ایشان در مورد تشیع بپردازیم. شریعتی معتقد به دو نوع تشیع است، تشیع علوی و تشیع صفوی. هر کدام از این دو نوع تشیع ویژگی‌های خاصی دارند و طبعاً رابطه دین و دولت هم در هر کدام متفاوت است. ایشان تشیع علوی را پیرو راستین حضرت علی (ع) می‌داند و تشیع صفوی را که از دوران صفویه رسماً آغاز شده است به ابوسفیان متصل می‌کند. در بیان ویژگی‌های این دو نوع تشیع، «تشیع علوی را تشیع شناخت و محبت، سنت، وحدت، عدل (درجهان)، اجتهاد، مسئولیت، آزادی، شهادت، توحید، اختیار، انسانیت، امامت علوی، انتظار مثبت و در یک کلمه تشیع «نه» می‌داند و تشیع صفوی را در مقابل، تشیع جهل و محبت، بدعت، تفرقه، عدل (در قیامت)، جمود، تعطیل همه مسئولیت‌ها، عبودیت، مرگ، جبر، قومیت، سلطنت صفوی، انتظار منفی و در یک کلمه تشیع «آری» می‌داند.» (م آ ۲۶۲۰۳/۹)

ایشان معتقد هستند که «تشیع علوی در طول هشت قرن (تا صفویه) نه تنها یک نهضت انقلابی در تاریخ است و در برابر همه رژیم‌های استبدادی و طبقاتی خلافت اموی و عباسی و سلطنت غزنوی و سلجوقی و... جهادی مستمر در فکر و در عمل بوده است، بلکه همچون یک حزب انقلابی مجهز، آگاه و دارای ایدئولوژی بسیار عمیق و روشن، شعارهای قاطع و صریح و تشکیلات و انضباط دقیق و منظم، رهبری اکثر حرکت‌های آزادیخواه و عدالت طلب توده‌های محروم و ستمدیده را به دست داشته و کانون خواست‌ها، دردها و سرکشی‌های روشنفکران حق طلب و مردم عدالت طلب به شمار می‌آمده است و بدینگونه در طول تاریخ هر چه زور،

فشار، حق کشی، تضاد طبقاتی، اختناق فکری و... بیشتر می شده، جبهه گیری شیعه قوی تر و شعارهای اساسی نهضت علمی و مذهبی ویژه روشنفکران و خواص... به شکل یک نهضت سیاسی و اجتماعی عمیق و انقلابی در میان توده ها و به ویژه روستاییان توسعه می یافته است... و این است که موجب می شود قدرت های زور جز به قتل عام ساده آنان قلبشان آرام نگیرد.» (م ۸-۹/۹)

امامت در این تشیع (تشیع علوی) یعنی «اعتقاد به یک نظام انقلابی سازنده جامعه امتی است که به عنوان یک رژیم در برابر رژیم های دیگر تاریخ به وجود آمده و رسالتش رسالتی است که... مصداق های خاصش بعد از پیغمبر، ائمه شیعه هستند و این ائمه شیعه به خاطر شخصیت انسانی خودشان حق رهبری جامعه را دارند و جامعه به رهبری آنها نیازمند است. بنابراین اعتقاد به امامت در مفهوم تشیع علوی نفی کننده تسلیم انسان معتقد است در برابر هرگونه نظام ضد آن نظام و اعتقاد به این که در زمان غیبت امام معصوم، حکومت هایی که تشیع می تواند بپذیرد، حکومت هایی هستند که به نیابت از امام شیعی، براساس همان ضوابط و همان راه و همان هدف بر مردم حکومت می کنند.» (۲۱۳/۹)

«... و این است چهره سیاسی اسلام که به نظر من (شریعتی) درخشان ترین و زنده ترین چهره شیعه است. در این چهره، شیعه مکتبی را ارائه می دهد که جهت اصلی و خط سیر اساسی «رسالت جهانی اسلام» است و آن نجات بشریت، نفی تضاد طبقاتی و تبعیض نژادی و اجتماعی و بالاخره کوششی در راه کسب یک رهبری حقیقی برای مردم و تحقق برابری و داد در زندگی اجتماعی است و این است دو شعار اصلی شیعه که امامت و عدل است. به آن معنی که در تشیع علوی تفسیر می شود و در شخصیت علی و حکومت علی تحقق می یابد. ... مبارزه نسل معاصر بشریت، بویژه دنیای سوم که در کشاکش رستاخیز و رستگاری است، آزادی می طلبد و برابری، در جستجوی این دو آرمان بزرگش به نبرد ایدئولوژیک و مبارزه انقلابی در سطح جهانی برخاسته است و رنج بزرگش یکی حکومت های استبدادی یا استعماری است از نظر سیاسی، و یکی نظام های طبقاتی استثماری از نظر اجتماعی، و امامت و عدل که دو شاخه اصلی نهضت شیعی است در این دو نظرگاه مطرح است.» (م ۱۱۱/۹، ۱۱۰)

در مقابل این چهره زیبای تشیع علوی و این علمای شیعه که دو ویژگی مهمشان یکی «درگیر بودن مداوم با نظام حاکم در طول تاریخ و دوم تقوای بارز و آشکار» (م آ ۱۸۱/۹) است، تشیع صفوی ظاهر می‌شود با «روحانیتی که به جای اینکه در کنار مردم باشند و ضد حاکم، در کنار حاکم قرار می‌گیرد و وسیله‌ای می‌شود برای توجیه وضع ضد انسانی حاکم و تطبیق با رژیم دد منشانه ترکان غزنوی و سلجوقی و مغولی و ماده مخدره‌ای برای مردم و آلت قتاله‌ای برای هر فکری یا حرکتی که مصالح زورمندان و منافع مالکان و صاحبان اقطاع را تهدید می‌کند.» (م آ ۹/۹)

«دستگاه تبلیغاتی صفوی روحانیتی رسمی مشابه با دستگاه کلیسا ساخت و روحانیون آن در حقیقت سپاه دین دولت بودند.» (م آ ۱۱۳/۹) «و این روحانیت وابسته به طبقه حاکم برای ایجاد یک روح مذهبی تخدیر شده و فلج کننده، همیشه یک فرمول کلی و مشترک دارند، توجیه انحرافی و منفی مفاهیم مذهبی، مهمتر از این چون هر مذهبی به نسبت‌های مختلف هم دارای مفاهیم و مسائل اعتقادی، علمی و تاریخی مثبت، محرک، سازنده، اجتماعی و مسئولیت آور است و هم دارای مفاهیم و مسائل منفی، خنثی و فردی، دستگاه تبلیغات مذهبی حاکم می‌کوشد تا کم‌کم تکیه اساسی را به مفاهیم و مسائل نوع دوم قرار دهد و مفاهیم و مسائل نوع اول را کم‌کم از اذهان مذهبی پیروان خود دور سازد.» (م آ ۱۲۶/۹)

«تشیع صفوی بنای حکومت خود را بر دو ستون قوی قرار داد: اول مذهب شیعی (تکیه بر عواطف و شعائر ویژه شیعی) و دوم ملیت ایرانی (تکیه بر سنت‌های قومی)» (م آ ۸۱/۹) «و این همسازی مذهب و ملیت موجب شد دو عنصر متضاد تشیع حسینی و رژیم شاه سلطان حسینی یعنی تیغ ملک و تسبیح ملای صفوی یکی شوند» (م آ ۱۰۸/۹)

شریعتی می‌گوید: «صفویه دو کار متضاد می‌کرد، اولاً ناچار بود تشیع را حفظ کند، بلکه آنرا ترویج نماید و از آن تکیه گاهی برای رژیم خود در میان توده و وسیله‌ای برای جداکردن مسلمانان ایران از دنیای اسلامی و حتی ایجاد دشمنی و نفرت میان دو قطب بوجود آورد، ثانیاً باید کوششی هوشیارانه و دشوار کند تا تشیع را فلج سازد و مسخ کند و اثر آنرا در اندیشه‌ها و دل‌ها خنثی کند بطوریکه علی باشد و آگاهی و آزادی و عدالت را الهام نکند... بحث امامت

باشد ولی با سلطنت استبدادی منافاتی نداشته باشد و عدالت، اصل تشیع باقی بماند اما با ظلم حاکم ناسازگاری نکند و ولایت همه جا در منبر و محراب مطرح باشد اما بطوریکه تسبیح‌گوی ولایت جور باشد.» (م آ ۹/۱۱۴)

«لذا تشیع صفوی از مذهب نه تنها نقش توجیه کننده وضع موجود و تقدیس کننده نظام حاکم را انتظار داشت، بلکه می‌کوشید تا از آن یک نیروی مهاجم و انتقام جو و تحریک کننده علیه تسنن نیز بسازد.» (م آ ۹/۲۱۲)

بررسی و تحلیل:

با مطالعه ویژگی‌های این دو تشیع از دید دکتر شریعتی، می‌توان نتیجه گرفت که ایشان رابطه دین و دولت را در تشیع علوی (به استثنای حکومت پیامبر(ص) و چند تن از جانشینان ایشان) رابطه متضاد می‌داند به طوریکه نه تنها با یکدیگر تعامل و کنش متقابل مثبت ندارند، بلکه با یکدیگر متضاد هستند و دائماً در کشمکش و تنش به سر می‌برند. دستگاه حاکم برای دین و علمای دینی مانع تراشی کرده و از فعالیت آنها جلوگیری می‌کند و لذا علمای دینی بصورت تشکیلات مخفی و زیرزمینی مبارزه می‌کنند و در مقابل، علمای دینی هم با تحریک مردم، از طریق شورش‌ها و نهضت‌های گاه و بیگاه به مبارزه با دستگاه حاکم می‌پردازند.

ولی این رابطه در تشیع صفوی تغییر می‌کند. بین دین و دولت رابطه و کنش متقابل صورت می‌گیرد، روحانیون از امکانات دربار برای تبلیغ دین و فعالیت‌های مجاز استفاده می‌کنند، شعایر و مراسم دینی را ترویج داده و در عوض دستگاه حاکم از دین مشروعیت می‌گیرد. روحانیون را به خدمت می‌گیرد و اهداف و غرایض خود را توسط روحانیون به مردم تفهیم می‌کند و دین را آن‌گونه که به نفعش باشد به مردم می‌شناساند. از نظر شریعتی این رابطه به صورت برابر نیست، بیشتر تسلط سیاست بر دین حاکم بوده و سیاست، دین را در خدمت خود گرفته و آن را از محتوای واقعی خود تهی کرده است. دیدگاه شریعتی نسبت به دین در دوران صفوی شبیه دیدگاه مارکس است که دین را در خدمت طبقه حاکم، توجیه کننده وضع موجود و تخدیر کننده و فلج کننده مردم می‌بیند.

رهبری در جامعه اسلامی

شریعتی در کتاب امت و امامت خود می‌نویسد: «در جامعه‌شناسی سیاسی مهمترین مسئله این است که برای هر جامعه و رهبری و هدایت و حکومت مردم دو طرز فکر بیشتر وجود ندارد:

۱- اداره جامعه که هدف آن ایجاد رفاه و آزادی و خوشبختی و آسایش برای مردم است.

۲- هدایت جامعه که هدف آن اصلاح و تربیت مردم است.» (م. آ. ۴۹۶/۲۶)

همچنین دو نوع تعریف هم از سیاست وجود دارد:

«۱- سیاست به معنی رهبری و تربیت مردم به بهترین شکل و براساس یک مکتب.

۲- پلیتیک به معنای مدیر جامعه و نگهبان و حافظ آن.

هدف پلیتیک اداره جامعه است و خدمت به مردم و این طرز تفکر غربی است و هدف سیاست، هدایت جامعه و اصلاح است و طرز تفکر شرقی است. خدمت، عملی است که مخدوم را در آنچه می‌خواهد و نیازی که احساس می‌کند و به او لذت می‌دهد مدد کند. اصلاح عملی است که وی را به آنچه باید بخواهد و نیازی که باید احساس کند و به او کمال بخشد. یاری می‌نماید. علم خدمت است و دین اصلاح، دانشمندان خادم هستند و روشنفکر مصلح.» (م. آ. ۴۹۸/۲۶)

شریعتی بعد از بیان کلیات، نظر خود را در مورد سیاست و پلیتیک می‌گوید و خود طرفدار سیاست است و رهبری متعهد ایدئولوژیک. می‌گوید هر اصلاحی باالمعال خدمت هست ولی هر خدمتی الزاما اصلاح نیست، هر چند معتقد است که سیاست ساده‌تر و سریع‌تر از پلیتیک می‌تواند برای دیکتاتوری یک فلسفه توجیه‌کننده رژیم استبدادی باشد.

سپس شریعتی با توجه به تعاریف امت (یک جامعه در حال رفتن و شدن ابدی به سوی تعالی مطلق (م. آ. ۵۰۶/۲۶) و امامت (رسالت سنگین رهبری و هدایت جامعه و فرد از آنچه هست به سوی آنچه باید باشد. (م. آ. ۵۲۱/۲۶) معتقد است که در اسلام سیاست مطرح است نه پلیتیک. «در این طرز تفکری که در امت و امامت هست تنها، مسئله اداره و حفظ و نگهبانی امت مطرح نیست، بلکه تکامل و پیشرفت انسان و فرد و جامعه مطرح است پس در اینجا

(اسلام) مسئله رهبری یا سیاست انسان مطرح است نه سیادت بر انسان، نه آقایی، نه نگهداری و نگهداری، بلکه تربیت و تکامل». (م.آ. ۲۶/۵۲۲)

شریعتی می‌گوید این نحو رهبری و سیاست در زمان حضور پیغمبر (ص) و ائمه معصومین علیهم السلام حق آنان است و اگر دیگری حکومت می‌کرد در واقع غصب حکومت کرده بود و نامشروع. «در زمان حضور امام، او خود مسئولیت مستقیم سیاسی جامعه را داراست و رهبری مستقیم اقتصاد، ارتش، فرهنگ، سیاست خارجی و اداره امور داخلی جامعه با اوست. ائمه در شیعه «الساده الولاه و ساسه العباد و ارکان البلاد و قاده الامم» هستند. یعنی امام هم رئیس دولت است (سیاستمدار) هم رئیس حکومت و رهبر جامعه (رکن اجتماع) و هم پیشوایی فکر و راهنمایی و هدایت با اوست». (م.آ. ۲۶/۵۹۲)

شریعتی اصلا امامت و خلافت را جدا از هم نمی‌داند و جدا کردن امامت و خلافت از یکدیگر را تعبیر دیگری از نظریه تفکیک سیاست از روحانیت می‌داند و می‌گوید: «فکر نمی‌کنم کسی با روح اسلام آشنایی داشته باشد و از دنیا هم باخبر باشد و نداند که اولای این نظر از اسلام نیست و نداند که از کجا آمده است و چرا مطرح شده است و چرا گروهی آنرا پذیرفته‌اند؟ اساسا این نظریه که پیغمبر دو جنبه را در خود جمع داشت یکی جنبه نبوت و دیگری جنبه امامت یا حکومت، تعبیری است بیشتر مسیحی تا اسلامی. این دوگانگی میان معنویت و مادیت، اخلاق و اقتصاد، رسالت و سیاست دنیا و آخرت، طبیعت و ماوراء طبیعت.... در بینش اسلامی وجود ندارد و این از خصایص اسلام است». (م.آ. ۲۶/۵۸۴)

شریعتی در عین حال معترف است که امامت محدود به چند تن و زمان مشخص است، ولی حکومت محدود به زمان، نظام و افراد معین نیست، بنابراین همیشه نمی‌تواند با هم باشند. قطعا بعد از ائمه حکومت هست. «در فلسفه تاریخ شیعه، در دوران غیبت کبری، امام غایب است و مسئولیت تدبیر امور و رهبری اجتماع و سیاست مردم را مستقیما بدست ندارد اما بهر حال مسئولیت را باید کسی غیر از امام به عهده داشته باشد. حضرت امیر می‌فرماید: «هر قومی ناچار باید امیری داشته باشد پاک یا ناپاک». زیرا اسلام در هیچ دوره‌ای آنارشسیسم را نمی‌تواند توجیه کند و اینکه در برخی اذهان طرح کرده‌اند که در دوره غیبت مسئولیت حکومت

از شیعیان برداشته شده است و شیعه فقط کارش نشستن و انتظار کشیدن است و پرداختن به خود، این نظریه را قدرت‌هایی ساخته‌اند که از سلب مسئولیت اجتماعی مردم و پرهیز از دخالت در سیاست و اندیشیدن متعهدانه به سرنوشت جامعه سود برده‌اند.» (م. آ. ۲۶۱/۹ و ۵۸۸)

شریعتی در خصوص رابطه دین و دولت بعد از ائمه معتقد است که رهبری و هدایت خلق بعد از امامت به عهده علم است و عالم. ایشان در کتاب شیعه در این رابطه می‌نویسد:

«تاریخ در برداشت و بینش تاریخی شیعه سه دوره دارد:

الف - دوره اول که رهبری مردم برای نجات و کمال و آزادی و تسلط و عدالت با نبوت است.

ب - دوره دوم که فصل پایان نبوت است و دوران خاتمیت و آغاز امامت. در این دوره رهبری مردم بدست نظام امامت می‌افتد.

ج - دوره سوم که از غیبت امام آغاز می‌شود که رهبری و هدایت خلق و بسط حکومت و استقرار عدالت و قسط یعنی آنچه که رسالت نبوت و امامت بوده به عهده علم است. اما نه به عنوان دانستن مجموعه‌ای از اطلاعات علمی که دیگران نمی‌دانند، بلکه به معنی آگاهی‌ای شبیه به آن آگاهی که پیامبران می‌بخشند.

در دوران غیبت، عالم رسالت و مسئولیتی مشخص، سنگین و صریح در برابر خدا و مکتب و علمش و در برابر امام و مردم به عهده می‌گیرد. و این عبارت است از «نیابت». نیابت یعنی مسئولیتی که علم به عهده می‌گیرد تا ادامه دهنده راه امام و نهضت نبوت باشد. در این لحظه تاریخی مسئولیت و وظیفه علم، رهبری خلق و حکومت بر مردم و آموزش دادن و آگاهی بخشیدن به توده و آشنا کردن دائم مردم است با مکتب و زمان و سرنوشت و مسئولیتش.» (م. آ. ۲۴۹/۷)

همچنین در جای دیگر می‌نویسد: «در دوران غیبت امام، مسئولیت مردم در تعیین سرنوشت، ایمان، رهبری و زندگی معنوی و اجتماعی خود، تعیین رهبری از مردم آگاه و مسئول و پاک است که بتواند جانسپین رهبری امام باشد.» (م. آ. ۲۶۱/۹)

بررسی و تحلیل:

جمع بندی نظریات شریعتی در این خصوص نشان می‌دهد که اولاً هدف اسلام علاوه بر اداره جامعه (پلیتیک) هدایت و رهبری و اصلاح مردم هم هست (سیاست) و برای این امر نیاز به رهبر و امام دارد. این رهبری در زمان حیات پیامبر (ص) و ائمه اطهار علیهما السلام به عهده آنان است، و به هیچ وجه نمی‌توان از آنها گرفت و اگر حکومت را به ائمه ندادند در واقع حق مردم را ضایع کردند و آنها را از داشتن حاکمانی معصوم محروم کردند. بعد از ائمه و در زمان غیبت امام، حکومت حق علمایی است که بتوانند جانشین امام باشند و منظور از هدایت توسط علم چنانکه شریعتی خود نیز می‌گوید علمی است که آگاهی شبیه آگاهی پیامبران بدهد یعنی علوم دینی نه علوم تجربی. پس به استناد نظرات ایشان، در زمان غیبت، حاکمیت جامعه اسلامی به عهده علمای دینی است و کوتاهی در این زمینه خارج شدن از اسلام است. که اسلام هیچگاه دین و حکومت را جدا از هم نمی‌داند و «تفکیک بین خلافت و امامت انعکاسی از فکر القایی جدید غربی است. در اسلام سیاست و دین، دنیا و آخرت از یکدیگر جدا نیست.» (م.آ ۶۳۰/۲۶)

البته نکته مهم و قابل توجهی که در اینجا وجود دارد نظر شریعتی راجع به علمای دینی و روحانیت است.

شریعتی معتقد است که اصطلاح روحانیت یک اصطلاح اسلامی و شیعی نیست و می‌گوید: «من معتقدم این اصطلاح اخیراً از مسیحیت گرفته شده و در متون اسلامی ما چنین کلمه‌ای بدین معنی نیامده است بلکه در اسلام بجای روحانی و جسمانی، ما عالم داریم و متعلم و بنابراین باید به جای روحانی گفت عالم اسلامی.» (م.آ ۲۲، ص ۱۱۳)

سپس در بیان ویژگی‌ها و اوصاف عالم اسلامی می‌گوید: «عالم اسلامی به نظر من در درجه اول کسی است که قرآن شناس است. در درجه دوم کسی که پیغمبر شناس است، در درجه سوم کسی که اهل بیت و سیره و شخصیت ائمه اصحاب را می‌شناسد، در درجه چهارم کسی که فرهنگ اسلامی را می‌شناسد و در یکی از علوم اسلامی متخصص است: فلسفه اسلامی، تاریخ اسلام، علم الحدیث، رجال، اصول، فقه و غیره، باقی می‌ماند آدم‌های نازنین و نورانی و مقدس

و غیره که هیچ چیز و هیچ کس را نمی‌شناسد ولی شخصیت روحانی‌اند!» (م.آ.۲۲، ص ۳۱۴) شریعتی روحانیت را خاص مسیحیت و دیگر ادیان می‌داند و می‌گوید: «در اسلام... کسی روحانی حرفه‌ای نمی‌شود. در اسلام میان مردم و خدا واسطه نیست... اصول اعتقادی مذهب تقلید بردار نیست و تبلیغ مذهبی و اصول اخلاقی یک وظیفه عینی و عمومی است و افراد خاصی رسماً مأمور این کار نیستند.» (فلسفه جامعه‌شناسی ص ۷۱ و ۱۷۰)

با این اوصاف و با استناد به نظر دکتر شریعتی در جای دیگر متوجه می‌شویم که علمای مذهبی زمان ما از نظر ایشان علمای اسلامی هستند نه روحانیت به معنای مورد نظر. شریعتی می‌گوید: «در اسلام‌شناسی، آنجا که از حذف طبقه واسطه میان خلق و خدا (طبقه رسمی روحانی) در اسلام سخن می‌گویم، دانشجویان می‌پرسند، پس این علمای مذهبی ما چه نقشی دارند؟ در آنجا پس از تفکیک دو مفهوم رسمیت قانون و ضرورت نیاز، می‌گویم، این‌ها مقام‌هایی علمی هستند که پس از دور شدن مسلمین از صدر اسلام و پیچیده شدن معارف و توسعه فقه و ایجاد فرقه‌ها و مذاهب و اختلاط با عقاید و سنن انحرافی دیگر ملل و مذاهب و تخصصی شدن رشته‌های مختلف علمی و صنفی در جامعه‌های پیشرفته اسلامی وجود کسانی که عمر را یکسره به کار شناخت و تحقیق در اسلام مشغول باشند ضرورت یافت تا دیگران، که در رشته‌های دیگر زندگی و علم غرقه‌اند و به سادگی صدر اسلام، حقایق را نمی‌توانند از منبع موثق و حی یعنی پیغمبر و یا از ائمه بیاموزند و نیز همچون مردم صدر اسلام، دارای زمان‌های فراغت زیاد نیستند که به کار آموختن مذهب نیز پردازند، عقاید و احکام مذهب خویش را از این متخصصان فراگیرند و این یک ضرورت اجتماعی و علمی است.» (م.آ.۲۲، ۱۵، ص ۳۱۴)

شریعتی در کتاب انتظار، طلبه را پرولتر فکری می‌داند که «با پولی که از مخارج یک مرغ آمریکایی کمتر است جوانی را فدای آموزش علم دین می‌کنند و دوران طلبگی را با زهدی باور نکردنی می‌گذرانند و پس از فراغت از تحصیل هم کوچک‌ترین تضمینی برای تأمین زندگیشان وجود ندارد و او به اینان (طلاب) بیشتر از دانشجویان و روشنفکران برای بیداری مردم، احیای روح حقیقی اسلام و برانگیختن روح معترض و عدالت‌خواه شیعه علوی و رستگاری جامعه امید بسته است. زیرا آنان عمر مسئولیت اجتماعیشان با عمر حیاتشان یکی است و تا مرگ

مشغول افکار مردم و سرنوشت مردم می‌مانند.» (م.آ. ۲۲۱ ص ۳۱۵)

با تعاریف دکتر شریعتی از روحانیت و علمای اسلامی مصداق مناسبی برای تفکیک این دو در دست است و می‌توان در مورد افراد قضاوت کرد که کدام روحانی هستند و برای کسب دنیا و مقام این لباس را به تن کرده‌اند و چه کسانی مدافعان و مروجان واقعی اسلام بوده و علمای دینی هستند که با رنج و زحمت و با گوشت و پوست خود در راه اسلام تلاش و جهاد می‌کنند.

رابطه دین و دموکراسی

شریعتی نظریات خود را در مورد دموکراسی و رابطه آن با دین در چندین اثر خویش به طور پراکنده بیان کرده است.

ایشان دموکراسی را حکومتی می‌داند: «که قدرت آن نه از طبقه مخصوصی و نه از ایل و خاتواده و نژاد و نه از فرد و نه از مذهب منبعت شده، بلکه فقط از رأی یکایک مردم منبعت شده است.» (فلسفه و ج. ش / ۱۴۶) و ایشان خود را به شدت معتقد به دموکراسی و حکومت مردم و آزادی همه انسانها از هر مذهب و نژادی می‌داند. (همان / ۱۷۴)

شریعتی دموکراسی را حکومت لائیک دانسته و می‌نویسد: «یکی از اصول مسلم و مشترک میان همه روشنفکران و جناح‌های مترقی در سراسر دنیا این است که دموکراسی، لیبرالیسم و آزادی عقاید حکم می‌کند که یک دولت ملی دموکراتیک و مترقی باید لائیک باشد. یعنی، غیر مذهبی باشد. اگر دولتی خود را وابسته به یک دین خاص بنماید، یک کار ارتجاعی کرده است زیرا رژیم و حکومت مذهبی در افکار پیشرو دنیای امروز محکوم است. دولت باید متعلق به همه جناح‌ها و گروه‌های ملت باشد. وقتی که دولت می‌گوید من وابسته به فلان دین هستم، این یک ارتجاع است و ضد دموکراتیک.» (فلسفه و ج. ش / ۳۳۴)

در جای دیگر شریعتی دموکراسی را اسلامی‌ترین شکل حکومت می‌داند و می‌گوید دموکراسی یعنی حکومت بیعت و شورا در اسلام (فلسفه و ج. ش / ۱۴۶) و اصل دموکراسی را با اصل اجماع امت در اسلام یکی می‌داند. (م.آ. ۲۶ / ۶۰۰)

شریعتی در پاسخ به این سؤال که آیا دموکراسی در همه جا خوب است و آیا به نفع توده هاست می‌گوید: «خیر، در جایی که مردم ایستا هستند و آگاهی کم دارند چگونگی می‌توانند بهترین رهبری را برای جامعه خود بشناسند و آنرا انتخاب کنند؟ دموکراسی برای جوامعی که در حال رشد هستند و در حال تغییر سنت‌های کهن شان هستند و نیاز به تغییر وضع خود دارند و نمی‌توانند تشخیص صلاح و فساد آینده و سرنوشت متعالی خود را بدهند، درست نیست. دموکراسی برای جوامعی خوب است که به حدی از تکامل فکری و رشد سیاسی رسیده باشند که بتوانند بهترین افراد را برای حکومت تشخیص دهند و گرنه کسانی به نام دموکراسی بر مردم حاکم می‌شوند و می‌خواهند آراء مردم را برای خود حفظ کنند و به زبان مردم و به پسند مردم کار می‌کنند و لذا پیشرفت و تکامل در آن نیست.» (م. آ. ۲۶ - ۵ - ۶۰۳)

شریعتی از دو نوع دموکراسی نام می‌برد: دموکراسی آزاد یا غیر متعهد و دموکراسی متعهد یا هدایت شده، و معتقد است اسلام، دموکراسی متعهد را اجرا می‌کند.

«دموکراسی غیر متعهد حکومت آزادی است که تنها با رأی مردم روی کار می‌آید و تعهدی جز آنچه که مردم با همین سنن و با همین خصوصیات می‌خواهند ندارد.» (م. آ. ۲۶ / ۶۱۸)

«دموکراسی متعهد حکومت گروهی است که می‌خواهد بر اساس یک برنامه انقلابی مترقی، افراد را، بینش افراد را، فرهنگ و زبان مردم را و... شکل جامعه را دگرگون کند و به بهترین شکلش براند. برای این کار یک ایدئولوژی دارد. یک مکتب فکری مشخص دارد، یک برنامه ریزی دقیق دارد و هدفش این نیست که یکایک این مردم رأیشان و سلیقه شان متوجه او شود. هدفش این است که جامعه را به مقام و درجه‌ای برساند که براساس این مکتب به طرف این مقصد متعالی حرکت بکند و هدف‌های انقلابی اش را تحقق دهد. اگر مردمی هستند که با این راه معتقد نیستند و رفتارشان و رأیشان موجب رکود و فساد جامعه است، باید این طرز فکر را محکوم کرد. این دموکراسی متعهد است، رهبری متعهد است که جامعه را نه بر اساس سنت‌های جامعه، بلکه براساس برنامه انقلابی خودش به طرف هدف غائی فکری و اجتماعی مترقی براند.» (م. آ. ۲۶ / ۶۱۸)

شریعتی چنانکه گفته شد معتقد است که حکومت اسلامی چنین دموکراسی دارد. او

می‌نویسد: «بی‌شک اسلام یک حکومت متعهد است، پیغمبر یک رهبر متعهد است یک مصلح است، یک تغییردهنده مردم و تغییردهنده جامعه است. اگر رأی فاسد است، رأی را ملاک انتخاب و تعیین عقیده و راه خودش نمی‌کند.» (م. آ. ۶۱۹/۲۶)

در نهایت او معتقد است که «رژیم‌های انقلابی جدید هرگز نباید سرنوشت انقلاب را پس از پیروزی سیاسی که بسیار سطحی و مقدماتی است بدست لرزان دموکراسی بسپارند و به آراء اکثریتی که هنوز رأی ندارند و اگر دارند هنوز ارتجاعی است تکیه کنند.» (م. آ. ۶۲۲/۲۶)

بررسی و تحلیل

چنانچه ملاحظه گردید اندیشه‌های دکتر شریعتی در مورد دموکراسی بعضاً ضد و نقیض است. گاه دموکراسی را بهترین نوع حکومت می‌داند و گاه آنرا محکوم کرده و مورد حمله قرار می‌دهد. در جایی دموکراسی را لائیک می‌داند و در جای دیگر آنرا اسلامی‌ترین شکل حکومت به حساب می‌آورد.

شریعتی تحت تأثیر تحصیلات دانشگاهی غربی و تجربیات خود در جوامع غربی تمایل دارد دموکراسی را بهترین نوع حکومت بداند ولی با تعریفی که از آن ارایه می‌دهد نمی‌تواند با اصول اسلامی مورد قبول ایشان هماهنگ شود. او می‌پذیرد که پیامبر(ص) و ائمه اطهار هیچکدام براساس اصل دموکراسی به امامت نرسیده و براساس لیاقت و شایستگی خود به این مقام نایل شده‌اند و اگر هم مردم آنها را انتخاب نکنند، ایشان باز هم امامند و حکومت حق آنهاست. اگر ابوبکر براساس رأی مردم و دموکراسی انتخاب می‌شود نادرست است چون مردم را ناآگاه و تازه از جاهلیت بیرون آمده می‌داند که نمی‌توانند رهبر اصلح را برای جامعه تشخیص دهند. لذا نظر پیامبر اسلام در اولویت است چون قدرت تشخیص بسیار بالایی دارد. شریعتی برای رفع این تعارض تقسیم بندی جدیدی از دموکراسی ارایه می‌دهد، دموکراسی غیرمتعهد و آزاد و دموکراسی متعهدانه. ایشان دموکراسی متعهدانه را مناسب حکومت اسلامی می‌داند. ایرادی که در اینجا وارد است این که اولاً در هیچ کشوری دموکراسی آزاد و به معنایی که شریعتی تعریف می‌کند وجود ندارد. به هر حال هر کشوری مجموعه‌ای از قوانین و مقررات و

اصول ثابت تحت عنوان قانون اساسی دارد که دموکراسی را محدود به رعایت آن می‌کند و چنین نیست که هر چه مردم خواستند طبق میل و سلیقه آنها عمل شود. ثانیاً دموکراسی متعهد نیز به صورتی که ایشان ترسیم می‌کنند یک حکومت ایده‌آل و آرمانی است که تحقق آن بسیار دشوار است. از طرفی معلوم نیست که در این دموکراسی متعهدانه گروه حاکم چگونه در رأس قرار می‌گیرند؟ اگر دموکراسی است که باید حاکمان با رأی و نظر مردم روی کار بیایند و در این صورت مردم کسانی را انتخاب خواهند کرد که مطابق نظر و میل آنها عمل کنند و اگر با رأی مردم انتخاب نمی‌شوند که نمی‌توان آنرا دموکراسی نامید!

به هر حال آنچه امروزه در جهان متداول است ترکیبی از دموکراسی آزاد و متعهدانه مورد نظر شریعتی است. هر دموکراسی بر مبنای اصول و ضوابطی بنا نهاده شده است. همین اصول و ضوابط، که در کشورهای مذهبی توسط مکتب و قانون آن کشور تعیین می‌شود، باعث می‌گردد که حیطه فعالیت دموکراسی آزاد، محدود گردد. به عبارت دیگر، همه کشورهای دموکراتیک هم دموکراسی آزاد دارند و هم دموکراسی متعهدانه، تا جایی که خواست و سلیقه مردم با اصول و ضوابط مذکور منافات نداشته باشد به دموکراسی به هر دو حالتش عمل می‌شود. منتها اگر خواست مردم فراتر از قوانین و ضوابط حاکم رفت و با آن منافات پیدا کرد، آنگاه حیطه دموکراسی آزاد محدود گشته و دموکراسی متعهدانه با وسعت عمل بیشتری اجرا می‌شود.

نکته دیگری که در این بحث قابل بررسی است نظر شریعتی در مورد لائیک بودن دموکراسی است. او دموکراسی را لائیک یعنی غیر مذهبی می‌خواند. چون حقوق تمام مذاهب و گروه‌ها در آن محترم شمرده می‌شود و وابسته به یک مذهب یا قوم خاص نیست. در حالی که می‌توان حکومتی بر مبنای دموکراسی داشت که وابسته به یک مذهب خاص هم باشد ولی حقوق اقلیت‌های مذهبی را هم محترم شمارد، چنانکه در حال حاضر نظام جمهوری اسلامی ایران ضمن اسلامی بودن متکی به آرای مردم است و حقوق اقلیت‌های دینی، گروه‌ها و اقوام مختلف هم در آن رعایت می‌شود و به آنها آزادی عقیده، حق انتخاب، امنیت اجتماعی و... داده می‌شود.

در ضمن این نظر شریعتی با عقیده دیگرش که حکومت اسلامی را - که براساس اصل شورا و اجماع امت بنا شده است - دموکراسی می خواند منافات دارد و یکدیگر را نقض می کنند. نکته آخر مربوط به نظر شریعتی درباره دموکراسی بعد از انقلاب است که توصیه می کند بعد از پیروزی سیاسی نباید سرنوشت انقلاب را به دست دموکراسی داد. زیرا مردم در این شرایط یا رأی ندارند و یا رأی آنان ارتجاعی است. در حالی که تجربیات نشان داده که چنین نیست، مردمی که انقلاب می کنند برای تحقق اهداف و خواست هایی قیام کرده اند و طبق همان اهداف هم بعد از انقلاب حکومت را به دست کسانی می سپارند که در جهت تحقق آنها گام بردارند. پس نمی توان گفت رأی مردم ارتجاعی است، چون قطعاً وضع گذشته را نمی خواهند و گرنه انقلاب نمی کردند.

نتیجه گیری

در کل دکتر علی شریعتی معتقد است دین مسیح اصلاً به سیاست نمی پردازد و غرب از زمانی پیشرفت کرد که دین را کنار گذاشت (نظری شبیه به نظر جامعه شناسان غربی) ولی ایشان اسلام را دین سیاسی می داند و بین دین و سیاست تفکیک قایل نیست. بر این اساس می گویند در زمان پیغمبر و ائمه علیهم السلام حکومت مختص ایشان است، یعنی امتزاج کامل دین و سیاست، که علمای دینی رهبران سیاسی جامعه نیز هستند. بعد از ائمه دو دسته شیعه وجود داشتند که شریعتی از آنان به نام تشیع علوی و تشیع صفوی نام می برد. در تشیع علوی دین از دولت کاملاً جداست و با یکدیگر در ستیز و تضاد دایم هستند و شیعه در مقابل زور و ستم و اختناق حکام ایستادگی می کند. ولی در تشیع صفوی کنش متقابل بین دین و دولت آغاز می شود. دستگاه حاکم، روحانیون را به خدمت گرفته و اهداف و اغراض خود را توسط آنان به مردم تفهیم می کند. یعنی دین در خدمت طبقه حاکم و توجیه کننده وضع موجود است (دیدگاهی شبیه مارکس).

شریعتی معتقد است در اسلام دین از سیاست و دولت هیچگاه جدا نیست و این تفکیک انعکاسی از فکر القایی جدید غربی است. در زمان پیامبر و ائمه، رهبری مردم و اداره جامعه به

عهده ایشان بوده و در دوران غیبت، حاکمیت جامعه اسلامی به عهده علم و علمای دینی است و منظور ایشان چنانکه آمد، علمی است که شبیه پیامبران به مردم آگاهی بدهد نه همانند شناختی که از علوم تجربی حاصل می‌شود. علمای دینی هم کسانی هستند که قرآن شناس، پیامبرشناس و ائمه شناس باشند، فرهنگ اسلامی را به خوبی بشناسند و در یکی از علوم اسلامی متخصص باشند و برای رسیدن به این درجه، تلاش، جهاد و مبارزه با نفس کرده باشند، نه کسانی که بدون داشتن هیچ یک از این اوصاف فقط به عنوان افراد روحانی و مقدس شناخته می‌شوند، یا همچون کلیسا که روحانیون رابط بین خلق و خدا تلقی می‌شوند. بدیهی است اسلام چنین روحانیتی را قبول ندارد.

شریعتی در مورد نوع حکومت اسلامی، دموکراسی متعهدانه را پیشنهاد می‌کند که در آن گروهی حاکم می‌شوند که می‌خواهند براساس یک برنامه انقلابی مرفقی، بینش، فرهنگ، زبان و... مردم و جامعه را دگرگون کرده و آن را به بهترین شکل ارایه دهند و برای این کار یک ایدئولوژی و یک مکتب فکری مشخص دارند و به طرف یک مقصد متعالی حرکت می‌کنند و تا جایی به رأی مردم توجه دارند که موجب فساد و رکود جامعه نشود.

فهرست منابع:

- ۱- اینترنت، شبکه‌های روزنت و یاهو، بخش Sociology
- ۲- بشیریه، حسین. *جامعه‌شناسی سیاسی*، نشر نی، تهران، ۱۳۷۸
- ۳- زیتلین و دیگران. *آینده بنیانگذاران جامعه‌شناسی*، ترجمه: دکتر توسلی، نشر قوس، تهران، ۱۳۷۳
- ۴- شجاعی زند، علیرضا. *مشروعیت دینی دولت و اقتدار سیاسی دین*، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۵
- ۵- شریعتی، علی. *مجموعه آثار ۲۶، علی (ع)*، چاپ پنجم، تهران نشر آزمون، تهران، ۱۳۷۱
- ۶- شریعتی، علی. *مجموعه آثار ۳۱، ویژگیهای قرون جدید*، چاپ پنجم، چاپخش، تهران،

- ۷- شریعتی، علی. مجموعه آثار ۹، تشیع علوی و تشیع صفوی، چاپ دوم، چاپخش، تهران، ۱۳۷۸
- ۸- شریعتی، علی. مجموعه آثار ۷، شیعه، چاپ سوم، الهام، تهران، ۱۳۶۹
- ۹- شریعتی، علی. مجموعه آثار ۲۲، مذهب علیه مذهب، ۱۳۶۷
- ۱۰- شریعتی، علی. فلسفه و جامعه‌شناسی سیاسی، بی نا - بی تا،
- ۱۱- وینسنت، اندرو. نظریه‌های دولت، ترجمه: بشیریه، چاپ دوم، نشر نی، تهران، ۱۳۷۶
- ۱۲- همیلتون، ملکم. جامعه‌شناسی دین، ترجمه: محسن ثلاثی، تبیان، تهران، ۱۳۷۷
- 13- Roberson R: Church- State Relation. USA, 1987